

طومار بهام آب زاینده رود

قسمت دوم: مطالعه طومار

محمد مهریار

از اطلاعات و اصطلاحات، مخصوصاً در گویش اصفهانی است. اینک آن اصطلاحات: آبخور و یا حقابه‌بر؛ به تمام کسانی که از رودخانه مطابق طومار سهم و بهره دارند اطلاق می‌شود. تحت قراء؛ یعنی آبی که از هر سهم از سی و سه سهم بر مادیها تقسیم می‌شود و به آبخوران می‌رسد. مادی؛ اصطلاح خاص اصفهانی است و در هیچ گویش دیگر زبان پارسی نیامده است و آن به معنای نهر است و در مادی (به سکون ر) محل تلاقی مادی بارودخانه است که در آنجا آب از رودخانه به مادی وارد می‌شود.

لت؛ بفتح اول این واژه هم اصفهانی است و در معنی عبارت است از سنگی با کنگره‌هایی به نسبت‌های معین که در اول مادی گذاشته می‌شود و مادی بر حسب آن به سهم تحت قراء تقسیم می‌گردد. شکل لت چنین است که سنگی را به نسبت‌های معین تراش می‌دهند و مثلاً اگر نهری هفت سهم دارد هفت سانتی‌متر و اگر دوازده سهم دارد، دوازده سانتی‌متر. البته سهم به معنای نسبت است ولی بر حسب مکان تقسیم می‌شود.

بند و دره؛ بند عبارت است از سدّی که در جلو آب بر می‌آورند تا آب بالا آمده و در مادی‌های طرفین داخل شود. این بند در بالادست رودخانه با مصالح

در بخش نخست این گفتار که از این پیش در شماره ۱۲ مجله فرهنگ اصفهان به چاپ رسید، توضیح داده شد که آب زاینده‌رود به سی و سه سهم تقسیم می‌شود. در اینجا باید این نکته را خاطر نشان سازیم که تقسیم آب همواره براساس زمان و مکان و یا مقدار آب بر حسب تقسیمات علمی این زمان صورت می‌گیرد. ولی در مورد سی و سه سهم آب زاینده‌رود، باید دانست که این سی و سه سهم، مقدار معینی نیست نه بر حسب زمان و نه بر حسب مکان، بلکه در هر زمان در قلت و وفور آب از آن نسبت مراد است که هر وقت در رودخانه هر چه آب باشد به همان نسبت بین این سی و سه سهم آب‌خور تقسیم می‌شود. البته در مادی‌ها چنین نیست و در آنها هنگامی که آب از «لت» در مادی فرو می‌ریزد، سهم هر دیه بر حسب مکان معین است، یعنی مقداری که از لت آن فرو می‌ریزد. در مورد وُنش‌ها هم دیگر مکانی نیست بلکه زمانی است. مثلاً معین است شش روز وُنش ماریین یا پانزده روز وُنش برآآن و رودشت. چون این دانسته شد باید برخی اصطلاحات طومار را که مخصوص گویش اصفهانی است بشرح بازگویم. طومار اگر چه امروز با شبکه تازه آبیاری مورد عمل و اجرا نیست، اما خود گنجینه بزرگی

نقصان بخش برسد روز ششم و هفتم کوشه آبی بردارند و نوش حرم که خاک آبی بکشد بدست و نوش لول خشک بند و سر کرده نمایند و مایه نندی چون در شهر جاری است سه چهار سنگ آبی بدهند و مایه نیاضم حرم چون بضر از مایه خاصه نشسته از آن شراب شود و عمده است قرار چنان شده که یکروز قبل از نوش نوشتر شور آب را بر آب دروغ بکند و در بدست که خدا و مادی سالار و مرد و قاصد بسیار در که تا آخر و نوش از آن قرار معمول دارند و تخلف نمایند و بر آن را در پنج روز سر کرده شرکت میدارند -

و نوش می‌گفتند. و البته در گویش بعضی از روستاهای اصفهان این کلمه را «قنوش» هم می‌گویند. تعداد و نش‌ها، و نش ۶ و ۱۶ و ۲۶ و آخرین آنها ۳۶ روز بعد از عید نوروز است و البته راجع به روزگاری بوده که هوای اصفهان مرتب و منظم بود و بیابان جلو نیامده بود و خشکسالی و ناهمگونی در هوای اصفهان کارگر نیفتاده بود. حتی در اوایل همین قرن خود به یاد دارم که کم و بیش چنین حالی وجود داشت.

دون آب؛ معادل دان آب بر حسب طومار سهم آبی است که از روز هفتاد و ششم لغایت نودم نوروز برای بستن دانه گندم بشرح سهام تقسیم می‌شود.^۱ خاک آب؛ از نیمه عقرب الی آخر به شرح طومار آبی برای آب دادن به بذر افشاندن است. تولکی؛ این واژه هم خاص گویش اصفهان است و در گویشهای دیگر هم نیامده. تولکی به معنی نشا است و در گویشهای دیگر باری هست و آن عبارت از این است که جوانه گیاه را مخصوصاً در مورد برنج از خزانه می‌کنند و در شالیزار دوباره می‌کارند. شورابه؛ مقدار آبی است که بر حسب زایش رودخانه پس از بند جاری است و آن حق مادیهایی پایین است.

۲- همان.

۱- ن. ک، طومار، صفحه ۲، سیاقی.

گل و لای و شن و برگ و شاخه، که اکثر هم ناپایدار است تهیه می‌شود، ولی در پایین دست که دیگر شیب رودخانه کم است آن را با مصالح سنگ و آهک و ساروج می‌سازند و «دره» مربع مستطیلی است که در وسط بند و سطح آن تعبیه می‌شد که آب از آنجا به آسانی فروریزد.

چون از این اصطلاحات بگذریم باید برخی اصطلاحات خاصی را که در آب و آبیاری رایج است و خاص گویش اصفهانی است توضیح دهیم. و نش؛ و نش در اصطلاح طومار، نوبت آبیاری است. مثلاً گفته می‌شود و نش ماریین، یعنی نوبت بلوک ماریین که حقایق خود را از رودخانه دریافت می‌کند و اصطلاح سرکرده، در معنا مخالف و نش است. سرکرده عبارت از این است که بندهای کوچک و بزرگ و در مادی‌ها را با هم چنان تنظیم می‌کنند که آب از ابتدا تا انتها به آبخوران برسد و حقایق به حقایق رسیده باشد. البته باید و نش از مصدر و نشیدن آمده باشد، ولی این واژه خاص گویش اصفهان است و مصدر «و نشیدن» از آن نیامده است. معنای دیگر و نش، باران موسمی است و آن بر حسب عادت و سابقه چنین است که اصفهانی معتقد و منتظر بوده است که پس از عید نوروز، در هر چند روز یکبار باران بیاید، کم یا زیاد و این باران را

در بالا تذکر داده شد که طومار گنجینه بزرگ معرفت برای شناخت نامهای کهن اصفهان می باشد. این نام‌واژه‌ها حکایت از قدمت و سابقه اصفهان در آبادی و تمدن می کند. از وقتی که رودخانه زاینده رود بوده و از آن مادی منشعب می شده است، این مادیها نام داشته‌اند و دیه‌های بسیار از بزرگ و کوچک را آبیاری کرده‌اند که نام آنها نیز حکایت از قدمت تمدن قوم ایرانی دارد و ما در اینجا چون نمی توانیم به شرح معانی کهن همه نام‌واژه‌های دیه‌ها پردازیم فقط نام دو مادی از مادیهای قدیم اصفهان را با تفسیری درخور مقام روشن می کنیم.^۳

قُمش

این نام‌واژه که برخی آن را «قمیش» هم تلفظ می کنند و یا باز به غلط گاهی «قنیش» می گویند، از مادیهای بزرگ و پر آب اصفهان است و ابتدای آن در بلوک ماریین قرار دارد و در روزگاران پیش که آب رودخانه کم و زیاد می شد، آبش با ثبات و قابل اعتماد بود، چونکه در حاشیه رودخانه چندین چشمه هم دارد که در مادی داخل می شود. به همین جهت وقتی در وُنش‌ها در مادی را ببندند، آب آن کمتر تغییر می کند. با وجود این چشمه‌ها و با وجود اینکه در ناحیه‌ای قرار گرفته که پر از درخت است و بسیار با صفا، مع هذا تطبیق آن با آنچه ابن حوقل می گوید، ممکن نیست. ابن حوقل می نویسد: ... در کنار رودخانه دو ضیعه بزرگ به نامهای بتروکان و مهروکان است که از باصفاترین جاهاست. در مهروکان چشمه‌ای پرآب و دائمی به نام «یاسرم» جاری است و در کنار آن ضیعه‌هاست و چشمه در کنار زرن رود (زاینده رود) به فاصله یک تیر پرتاب از آن رودخانه جاری است.^۴

در طومار سهام آب زاینده رود راجع به این مادی چنین آمده است: «مادی قمش محاذی قلعه موجان^۵ در زیر مادی نایج جی، یک رشته چشمه در کنار رودخانه دارد که بر روی مادی می ریزد» و سپس نام دیه‌هایی که از این مادی آب برمی دارد به شرح ذکر شده: جوزدان، بیدآباد، پاران، لبنانین، الیادراین، افاران، برزان، فردوان و غیره ...^۶ آنچه برای ما جالب است نام فاخر و کهن

«کمش» یا «کومش» است که بر روی بسیاری دیگر از دیه‌ها و امکنه در اطراف ایران به صورتهای گوناگون نهاده شده است. ببینیم این واژه چه معنی دارد و ترکیب آن چیست.

«کمش» تخفیف یافته واژه «کومش» است؛ همان واژه که به عربی تصحیف شده و آن را «قومس» نامیده‌اند. این نام پس از فتح ایران به دست عرب، بر ناحیه بزرگی مابین ری تا نیشابور بر پای جبال مازندران نهاده شد. یاقوت می گوید: «قومس در اقلیم چهارم است و آن تعریب کومش است و آن سرزمین وسیعی است که دیه‌ها و شهرها و مزارع بسیار دارد برپای جبال طبرستان و قصبه مشهور آن دامغان است که مابین ری و نیشابور قرار دارد و از شهرهای آن بسطام و بیار است. و بعضی سمنان را هم جزء آن می آورند.»^۷ در لغت‌نامه دهخدا نیز ترجمه همین عبارات ذیل عنوان «کومش» آمده است و اشاره می کند که «قومس» معرب «کومش» است. در فرهنگهای فارسی آندراج و برهان قاطع «کومش» به معنی چاه خوی و کتکن و مقنی آمده است.^۸ در لهجه اصفهانی، «گوم» به «گ» پارسی حلقه سفالین بزرگی را می گویند که در چاه برای جلوگیری از واریز کردن دیواره چاه می گذارند که به هر صورت با چاه و چاه کن و قنات ارتباط دارد. ناحیه بزرگی که ذکر آن رفت از این جهت «کومش» نامیده شده است که سرتاسر آن از سمنان گرفته تا نیشابور و طوس همه با قنات مشروب می شود و به راستی این ناحیه از

۳- برای اطلاع از نامهای کهن دیه‌ها نگاه کنید به فرهنگ نامواژه‌های کهن اصفهان از همین نویسنده.

۴- ابن حوقل. سفرنامه ابن حوقل «ایران در صورۃ الارض»، ترجمه جعفر شعار، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۵، ص ۱۰۸.

۵- موجان معادل موغان برابر مغان یک نامواژه کهن است. ن. ک. فرهنگ نامواژه‌های کهن اصفهان.

۶- این اسامی همه نامهای دیه‌های کهن است که قدمت و کهن خود را نشان می دهند. برای اطلاع از معانی آنها رجوع کنید به فرهنگ نامواژه‌های کهن اصفهان و همچنان ن. ک. به طومار، نسخه سیاقی، ص ۱۲.

۷- ن. ک. معجم البلدان یاقوت، ذیل عنوان قومس.

۸- ن. ک. به فرهنگهای نامبرده ذیل همین عنوان.

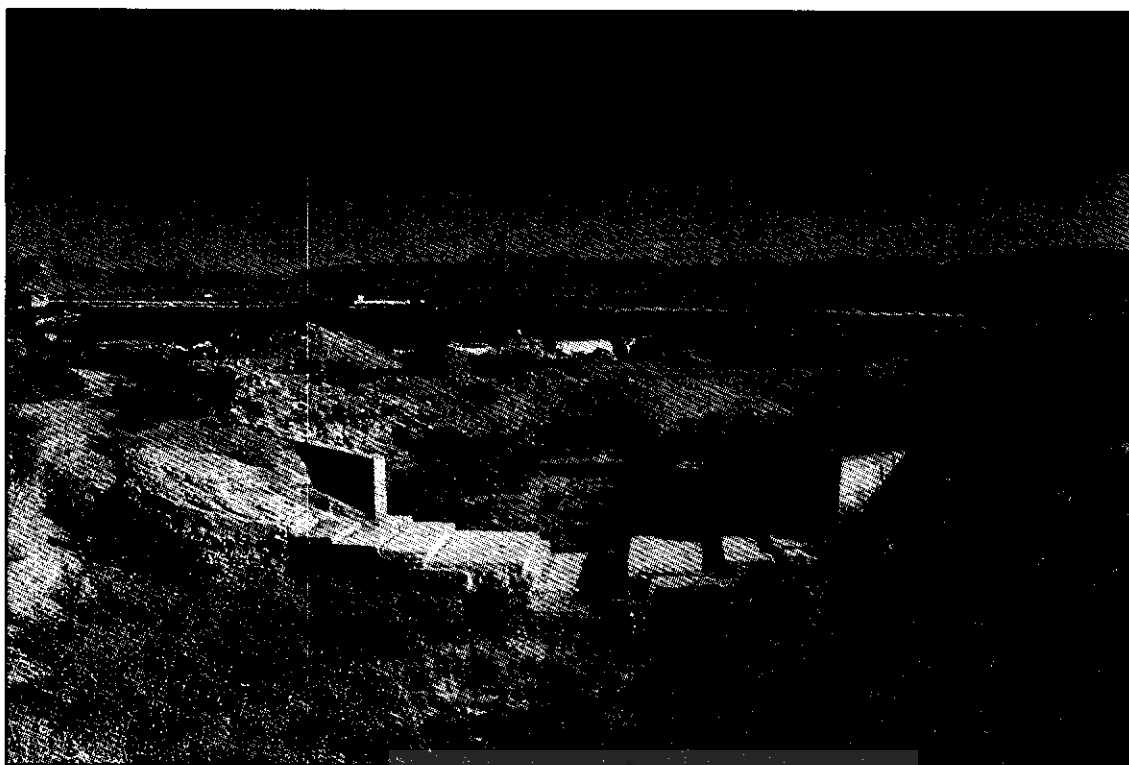
ایران قنات‌زار است. در روزگاران کهن این قنات‌ها همه پرآب بود، چندان که شش تا ده هزار قنات پیش از حمله مغول به نیشابور نسبت می‌دهند، اگر این عدد را اغراق و مبالغه بدانیم باید گفت که ناظر به کثرت قنات در این ناحیه بوده است. در لهجه‌های دیگر نیز «کوم» و «گوم» «ک» و «گ» در لهجه‌های مختلف آسان به هم تبدیل می‌شوند و به هر حال معنای چاه و قنات در آن نهفته است. از این واژه نامهای بسیاری در زبان فارسی به صور مختلف اشتقاق یافته است. از آن جمله است: قمشان، قمشه، کومشان، کمشچه، قم و بسیاری دیگر. با تفحص اجمالی که به عمل آورده‌ام در سرتاسر ایران حدود سی محل به همان صورت «قم» و ترکیباتی از صورت «قمیش»، نامبردار می‌باشد، مثلاً دو قم در مشهد و قم‌آباد در جهرم و قمام در سنقر و قملو و قمیشان و قمیش‌آباد و قمی و غیره همه از همین ریشه «قم» و «کم» اشتقاق یافته است. گفتیم که صورت دیگر این واژه علاوه بر «قم»، «کوم» و «کُم» است که باز به صور مختلف در اطراف ایران امکنه‌ای به آن نامبردار می‌باشد و از جمله است: کومه (بندر ماهشهر)، کومی (جیرفت) و خود کوم (سلماس) و کومله (اهر) و غیره و همچنین است صورت دیگر آن «کُم» که باز در اطراف ایران بسیاری امکنه به آن نامیده شده است و از آن جمله است: کُما (زرند و صومعه‌سرا) و کمایین (سنندج)، کمارج (کازرون)، کمازان (ملایر)، کماسج (فیروزآباد)، کماسی (خرم‌آباد)، کماکان (کرج) و کماجی (بیرجند) و غیره. پس معلوم می‌شود اصل واژه «کم» و «کوم» و «کومش» است و صورت دیگر تحریفات و تطوراتی است که به صور مختلف از آن آمده است و در اصل هم به معنی قنات است و در توسعه معنی به معنای جوی و آبی است که جریان دارد. از این رو به آسانی می‌توان به «معنای» قمر (قمصر) پی برد و آن یعنی سر قنات یا سر نهر و «قم» که در اصل «کم» بوده است یعنی قنات و ترکیبات دیگر همه صورت تصحیف و تحریف یافته همین واژه «کُمش» است که به صورت «کومش» و صور دیگر «قومس» امروز وجود دارد. کمش ما نیز از همان ریشه «کوم» و «کومش» به

همان معنای نهر و قنات می‌باشد و کمش، نام فاخر این مادی، درست همان کومش است که به صورت تحریف در نام همان نهر بزرگ قرار گرفته است.^۹ در واژه «قمشه» که صورت مشهورتر «قومش»، «کومش»، و «کمش» است این نکته جالب است که این واژه از همان «کوم» و «گوم» و به صورت عربی «قومش» و «قمش» آمده است و به احتمال قوی از دو جزء «کم» و «شه» ترکیب شده است. جزء اول «کم» همان معنای قنات است و جزء دوم «شه» از ریشه شستن و شوییدن به معنای روان شدن و «کمش» به معنای قنات روان و در توسعه معنا به معنای نهر آب روان است. فوراً بگوییم که همچنانکه «قومس» معرب «کومش» بود در اینجا «قمشه» عربی شده «کمشه» است و همیشه «ک» عربی در تعریب به «ق» بدل می‌شود. (کوهپایه = قوهپایه = قهپایه).

گرکن

باید دانست که «گرکن» اولاً نام بلوکی است بزرگ که در دامنه جنوبی شاه‌کوه واقع است. حد شرقی آن جاده اصفهان به قمشه و حد غربی آن رودخانه زاینده‌رود و حد جنوبی شاه‌کوه و حد شمالی آن شهرستان مبارکه است. این دشت وسیع که بر حسب نامگذاری‌ها، گرکن نامیده می‌شده است، شامل دبه‌های بسیار است همه قدیمی و کهن و از همین جهت نام گرکن نیز قدیمی است و شایسته دقت. برخی از نامهای کهن این ناحیه؛ خوانسارک، فرتخوان، بابوکان (معادل بابکان)، مهرجان (مهرگان)، جوشان (معادل گوشان) و غیره که همه نشان قدمت را بر پیشانی خود دارند و وجود این نامهای کهن از سویی دیگر، دلیل قدمت اصفهان و نواحی آن است که نخستین بار در ساحل زاینده‌رود، اقوام کهن ایرانی این ناحیه را آباد کرده و به آن نمونه‌ای از حضارت و تمدن خود را بخشیده‌اند و این نامهای کهن را بر آنها نهاده‌اند. دیگر آنکه گرکن نام مادی بزرگی است که

۹- برای اطلاع بیشتر از نامهای این امکنه و صور دیگر کوم، کومش، قم، قمشه و غیره ن. ک به فرهنگ آبادیها و مکانهای کشور از انتشارات آستان قدس و برای معانی آنها به فرهنگ نامواژه‌های کهن اصفهان از همین نویسنده.



لت مادی مروان، چنانکه در تصویر مشاهده می‌شود با پایین رفتن آب رودخانه سهم مادی نیز کم می‌شود.

این دشت را آبیاری می‌کند. در طومار می‌خوانیم: مادی گرکن محاذی دهکده النج باغچه واقع است (یعنی در مادی آن) و سپس بشرح نام آبادی‌ها، جویهای منشعب آمده است... آنچه در اینجا به حقیقت دلنشین و دل‌ویز است، خود نام این مادی و نامهای کهن دیگر است که باز همه اثر آشکار حضارت و تمدن قدیم ایرانی است. بینیم گرکن یعنی چه؟ واژه‌شناسی - «گر» در زبان اوستایی به معنای کوه است و کوهستان. و به همین معنا چندین بار در اوستای مقدس استعمال شده است.^{۱۰} و غرجستان (اغلب «ق» فارسی در صورت تحریف به «غ» بدل می‌شود) که ناحیه کوهستانی عظیمی است، در افغانستان نیز به همین معنا به خود نام گرفته است. در نامه تنسر می‌خوانیم پادشاه پز شخوارگر که به معنای پادشاه خوار و کوهستان شمالی آن نامبردار می‌باشد.^{۱۱} به هر صورت «گر» به همین معنا بر روی بسیاری از نامهای بقاع و امکنه کهن نهاده شده است؛ از جمله: گراب (ایلام - خرم‌آباد - مشهد - سنندج - بهبهان)، گراوه (به همان معنای گراب، سنندج - قصر شیرین)، گراوین (مهاباد)، گراون (باز

به معنای نزدیک گراب) و غیره. و جزء دوم «کن» دو معنا دارد؛ اولاً به معنای قنات است و به همین معنا در امثله بسیاری نام عده زیادی از امکنه کهن قرار گرفته است؛ از آن جمله کن در (تهران، ایرانشهر)، کتاب (سراوان، مغان، کناران) و بسیاری دیگر و معنای دیگر آن از همان ریشه کندن است. بنابراین در صورت اول گرکن معادل قنات «گر» یا قنات کوهستانی است و البته قنات در معنای اوسع به معنای نهر نیز می‌آید و در همین توسعه معنا، گرکن در بسیاری از نامهای امکنه و دیه‌ها به همین نام نامبردار شده است. بنابراین گرکن یعنی کوه کن به هر دو معنی، چه به معنی قنات و چه به معنای کندن. طرفه آنکه در کوهستان ورزق از شهرستان فریدن دیهی داریم به نام قرن. این دیه در سال ۱۳۴۵، هفتصد و هفتاد نفر جمعیت داشته است.^{۱۲} و از این جهت دیه بزرگی است. نامواژه «قرن» درست معادل همان گرکن است.

۱۰- ن. ک، لغت‌نامه و فرهنگ‌های دیگر.

۱۱- نامه تنسر.

۱۲- ن. ک، نشریه شماره ۱۸۵، مرکز آمار ایران، ص ۶۹.

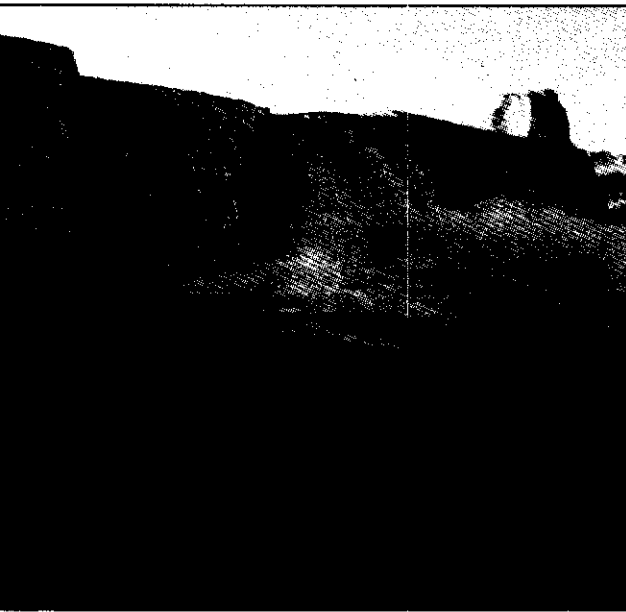


بند قدیم مروان، عریض‌ترین بند رودخانه که در حال حاضر با ایجاد سد رودشتین بدون استفاده مانده است.

بند مروان - در طومار می‌خوانیم، مروان بند سنگی مقابل املاک میانی مشترک با مادی رهیه (دهه؟) ۱۳ مشهور [به] شاه‌کرم... از این بند که دو مادی از این سو از سمت شمال و جنوب آن جدا می‌شود، جنوبی کوچکتر و همان است که قریه رهیه را مشروب می‌کرده است و شمالی که مادی بزرگ مروان از آن جدا می‌شود، دیه‌های بسیار کهنی مثل جمبزه، کلیر، قمشان، کلیشاد، خویا و غیره را آبیاری می‌کند و همه این نامواژه‌ها بر حسب نام خود قدمت خود را داد می‌زنند و معلوم می‌شود بند مروان، هم به همین دلیل و هم به دلیل نام کهن آن در روزگاران قدیم ساخته شده و این دیه‌های بزرگ و کوچک را جان داده و زنده نگاه داشته است. سابق بر این، این ناحیه که از بند مروان آغاز می‌شود تا به بند «شانزده ده» خاتمه می‌یابد، بسیار آبادتر از امروز بوده است و قصبات و شهرکها داشته است و زمانی شصت پاره دیه آباد در آن وجود

بندها- رودخانه زاینده‌رود در طبیعت چنین است که چون از مغرب به مشرق جریان پیدا می‌کند، در آغاز بستر رودخانه شیب بسیار دارد و در طول خود هرچه به پیش می‌رود از شیب آن کاسته می‌شود. وقتی رودخانه از شهر اصفهان می‌گذرد بر نقصان شیب آن دایماً افزوده می‌شود و بنابراین برای مشروب کردن اراضی، وسایل انحرافی یا بند را که تا اینجا در بستر باختر از شن و خس و خاشاک بود، ناچار باید محکمتر و بلندتر ساخت تا انحراف آب به مادی‌ها امکان‌پذیر شود. به این معنی که هرچه شیب رودخانه کمتر می‌شود ارتفاع بندها زیادتر می‌گردد. این بندها را بیشتر با مصالح بنایی یعنی آهک و ساروج و سنگ بر می‌آورند و اولین بند، بند کراج است که چندان ارتفاعی ندارد، ولی وقتی به آخرین بند می‌رسیم یعنی بند شانزده ده، ارتفاع آن دیگر قریب ده دوازده متر است. از میان این بندها، ما دو بند را که نامهای کهن و جالب دارند انتخاب می‌کنیم و به معرفی و توضیح آن می‌پردازیم. حقیقت آنکه بندهای دیگر با وجود اینکه دیه‌های کهن را مشروب می‌کنند خود نام خاصی ندارند.

۱۳- توضیح آنکه نام رهیه از خاطرها محو شده است و چون معنی آن دانسته نبوده است، امروز کسی آن را تلفظ نمی‌کند، ولی خود یک نام دلکش و زیباست که ما به آن می‌رسیم.



داشته است.^{۱۴} بعدها در گذر زمان هر چه غرب اصفهان آبادتر شده، دیه‌های باختری که به آب بیشتر و آساتر دست داشته‌اند آبادتر شده است و از شکوفایی و رونق دیه‌های خاور یعنی رودشت و برآن کاسته شده تا به حالت فعلی در آمده است. این بند چندان ارتفاع ندارد شاید سه، چهار متر کمتر یا بیشتر چونکه از این به بعد است که دائماً از شیب رودخانه کاسته می‌شود و بر ارتفاع بندها می‌افزاید. چون از شرح و موقعیت بند گذشتیم، می‌پردازیم به شناخت واژه آن.

گفتیم که «مروان» یک واژه کهن فاخر پارسی است و دیه‌هایی را که مشروب می‌کند همچنان امثله‌ای که گذشت، بسیاری از آنها چندان قدیم بودند که از خود واژه قدمت آنها آشکار می‌شد.^{۱۵} برخی تصور کرده‌اند که واژه «مروان» عربی است و خواسته‌اند آن را به «مروان» نامی نسبت دهند.^{۱۶} مروان حمار آخرین خلیفه بنی‌امیه که در سال ۱۲۷ پس از جنگ‌های بسیار خلافت را به دست آورد، فقط پنج سال خلافت کرده و در سال ۱۳۲ هـ. ق در قریه بوسیر از اعمال مصر به قتل رسید. در طی این مدت قلیل همه جا دچار آشوب و شورشهای ولایات سران و سرداران بنی‌العباس بود و اصولاً فرصت آبادی و عمران نداشت. دیگر آنکه از هیچ‌کدام از خلفای عرب هیچ اثر تاریخی‌یی در ایران وجود ندارد و نسبت این بند اصلاً به فرد عرب بی‌مورد و بی‌موضوع است. چون هیچ‌کدام از اینها فکر آبادی و عمران ایران نبودند، وانگهی چگونه می‌شود بندی در روزگار اسلام ساخته شده باشد در حالی که دیه‌هایی را که مشروب می‌کند همه نامهای کهن ایرانی دارند. اما اینکه جابری انصاری می‌گوید شاید مروان‌نامی از آل ابودلف آنرا ساخته باشد بیان عجیبی است، چون در خاندان ابودلف مردی به اسم مروان شناخته نیست و اصلاً امکان ندارد که رجال عباسی و از جمله آنها ابودلف عجلی، نام مروان که در نزد عباسیان ناپسند بوده است بر خود بگذارد.

علت اشتباه این است که تصور کرده‌اند مروان یک کلمه عربی است در حالی که مروان یک واژه

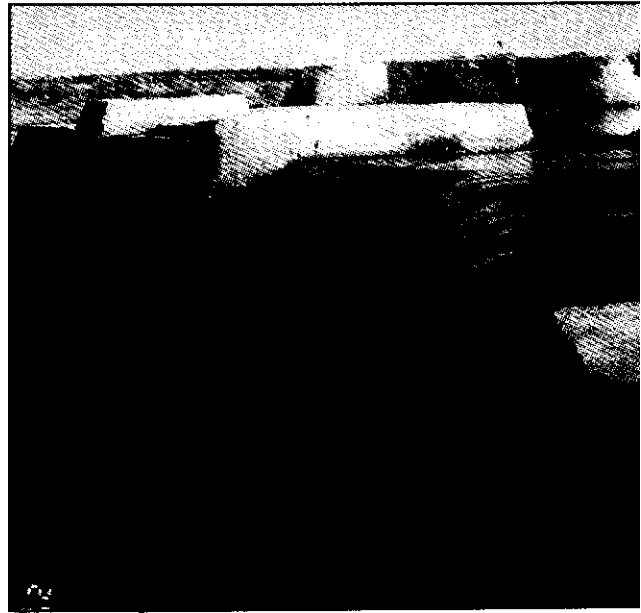
آبشار بند جندیج، چنانکه در تصویر مشاهده می‌شود از دره بند آب با حجم و فشار بیشتری فرو می‌ریزد. فارسی است مرکب از دو جزء «مرو + ان». جزء دوم پسوند نسبت است و اما جزء اول همان کلمه «مرو» است که بر نام «مروشاه‌جان» در خراسان بزرگ و مرورود اسم‌گذاری شده بوده است. «مرو» با «واژه» «مرغ» خیلی نزدیک است. مرحوم دهخدا در ذیل «مرغ» می‌نویسند ظاهراً همان «مرو» باشد تا آنجا که می‌گوید: و دلیل دیگر اینکه «مرو» همان «مرغ» است این است که مرغاب رودی است که از پهلوی مرو می‌گذرد و آن را مرورود هم می‌گویند پس «مرغ» و «مرو» یکی است.^{۱۷} مروشاه‌جان معروف خراسان و نواحی آن در پارسی باستان «مَرکیانا» آمده است.

۱۴- ن. ک. نزهة القلوب، حمدالله مستوفی در وصف اصفهان و مضافات آن.

۱۵- برای واژه‌شناسی این دیه‌ها ن. ک. فرهنگ نامواژه‌های کهن اصفهان از همین نویسنده.

۱۶- جابری انصاری در کتاب تاریخ اصفهان، ص ۱۱، چاپ ۱۳۷۸ می‌گوید: بند مروان رویدشت را گویند به نام مروان حمار- که آخرین ملوک بنی‌امیه و چندی امارت آذربایجان و ارمنیه و غیره را داشته، ساخته‌اند و این سخن هنوز مرا درست نیامده و شاید از آل ابودلف که به روزگاری دراز، بلاد جیل را از طرف بنی‌العباس داشتند، مروان‌نامی ساخته باشد.

۱۷- ن. ک. لغت نامه، ذیل عنوان مرغ.



جندیج

جندیج بندی است که به فاصله سه چهار فرسنگ از بند مروان رو به طرف مشرق قرار دارد. در طومار می خوانیم: «جنب املاک سروشان بند سنگی مشترک "باسیان" و "هرخود" هفت سهم...» این بند از بند مروان مرتفع تر است و تخمیناً سه، چهار متر ارتفاع دارد. همچنانکه نامش نشان می دهد، خود بند نیز بسیار قدیمی و کهن است. از روی دیه هایی که از این دیه مشروب می شود مثل فارفان، کفران، جندان، آز، کفرود و غیره نیز قدمت آن معلوم می شود، چونکه این اسامی همه کهن است و معانی دقیق و دل انگیز دارد و ترکیب آنها نیز از نظر واژه شناسی همه بدیع است.^{۱۹} ببینیم جندیج یعنی چه.

«جند»، همان واژه کهن «گند» (کند) است که از آن امروز گنداور به معنای پهلوان و قهرمان در فارسی رایج است. این واژه، «کند» و «گند» هر دو تلفظ می شود و با تحقیقاتی که واژه شناسان امروز کرده اند به هر دو صورت با «گ» فارسی و «ک» عربی رایج است و در تعریب «جند» شده است، ولی باز به همان معنی است. در روزگاران کهن نامگذاری با این نام رایج بوده است. چنانکه در خود این محل دیهی را به نام جندان داریم.^{۲۰} گذشته از این در اطراف کشور نیز به این نام و ترکیبات آن امکنه بسیاری نامبردار می باشد، چون جند اهر، جندآب (نیشابور- تربت حیدریه و غیره) و جندابه (اصفهان) و جندق (معادل جندک تصغیر جند) در نایین و بسیاری دیگر. در زبان فارسی به صورت «کند» و «گند» و «جند» رایج است و مطلوب، چنانکه کندر (کرج، کاشمر، قزوین، جیرفت، بیرجند، بروجن، ایرانشهر و بسیاری دیگر) و کندان و کندانسر و کندال (کهگیلویه و ماکو) و کندان (معادل جندان در دماوند) و با «گ»

۱۸- ن. ک فرهنگ برهان قاطع، ذیل مرو و مرغ و توضیحات مصحح و همچنین ن. ک فرهنگ پهلوی به فارسی و فارسی به پهلوی از فرهوشی.

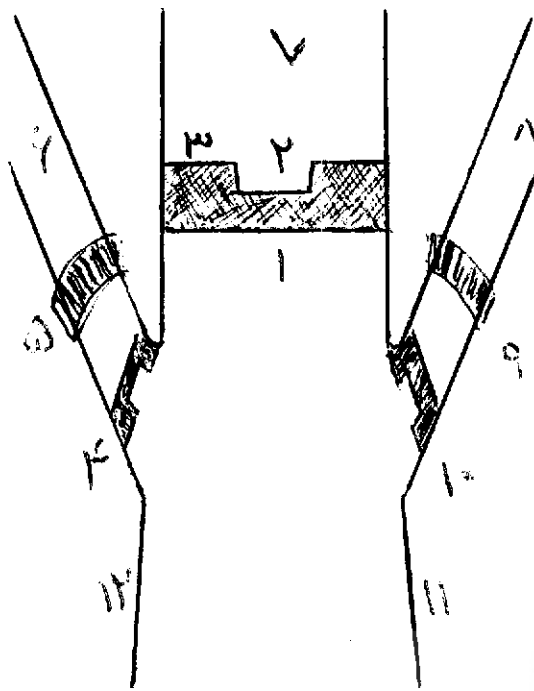
۱۹- ن. ک به فرهنگ نامهای کهن اصفهان از همین نویسند.

۲۰- همان.

دورنمای بند گلی (حد فاصل بند مروان و بند جندیج)

آب فقط از دره وسط بند فرو می ریزد.

در اوستایی «مرغ» (maregha) و در پهلوی «مورو» (Murve) و «مرغ» نیز در پهلوی Murve (با «اوی» کشیده نزدیک نا تلفظ می شود) بنابراین همان طور که علامه دهخدا حدس زده اند؛ «مرو» و «مرغ» و مرورود و مرغاب که رودی است از پهلوی مرو می گذرد یکی است به این جهت که از ریشه اوستایی maregha «مرغ» و از ریشه پهلوی Murve «مرو» آمده است و هر دو فی الواقع یکی است.^{۱۸} واژه «مرغ» بسیار در نزد پارسی زبانان مطلوب و محبوب بوده است و بسیاری امکنه و بقاع بدان نام نامبردار شده است؛ مثل مرغ (اصفهان، بیرجند، گلپایگان) و مرغ آباد (بیرجند، همدان) و مرغاب (اهواز دامغان، سیرجان، نایین و غیره) و مرغان (زابل، مشهد) و مرغک (بم، سراوان، سمنان و بسیاری دیگر) و کلمه «مرو» نیز همچنان در اطراف ایران مطلوب و مورد نظر بوده و امکنه بسیاری بدان نامبردار است. مروست (شهر بابک)، مرور (گرمسار) و مرودشت (فارس)، مروچک (بیرجند) مروتی (اسلام آباد) و مروه (الیگودرز) و مرویل (ملایر) و بسیاری دیگر و این نامگذاری در عین حال از قدمت اصفهان و سبق حضارت و تمدن قوم آریایی در این ناحیه حکایت می کند.



طرح بند سنتی در رودخانه زاینده رود

توضیحات:

- ۱- بند سنگی و ساروجی
- ۲- دره بند که با آن سهم آب صاحب سهام را برای زیردست تنظیم می‌کنند.
- ۳- قسمت چپ بند سنگی و ساروجی
- ۴- لت مادی
- ۵- پل (این پل را برای این می‌ساخته‌اند که در زمان سیلابی بتوانند به دستک مادی راه پیدا کنند)
- ۶- مادی کوچک
- ۷- رودخانه بعد از بند
- ۸- مادی بزرگ
- ۹- پل
- ۱۰- لت مادی
- ۱۱- دستک و سنگ چین مادی به طرف رودخانه
- ۱۲- دستک مادی به طرف رودخانه

۲۱- ن.ک: فرهنگ نامواژه‌های کهن ایران از همین نویسنده
ذیل نامواژه‌های ایجه، آز، علویچه، ازیران و نامواژه‌های
اجگرد، آسنجران، آسنستان، آشجرد و غیره.
۲۲- طومار، صفحه ۱۸ سیاقی.
۲۳- نقل به اختصار از روایت شادروان علامه الفت
برای نگارنده.

فارسی نیز رایج و مطلوب است؛ چون گندک (دماوند، کهگیلویه) و گندکان (بیرجند) و گندز (نطنز) و گندی (زنجان و شاهرود) و گندوان (سراب، سمنان) و بسیاری دیگر.

تا سخن را به پایان نبرده‌ایم از گندلان که دیهیی است در برآن نیز یاد کنیم. امروز این دیه را گندلون در تداول عامه تلفظ می‌کنند و باید دانست که ابداً ربطی به کندله و سفال ندارد و صحیح آن گندران است مرکب از «گند + ر + ان» و «گند» همان «جند» است که ذکر آن گذشت و «ر» حرف همبند است در وسط برای سهولت تلفظ و جزء آخر آن علامت نسبت و پسوند.

اما ترکیب کلمه جندیج مرکب است از جند + سیج. جزء اول همان است که به تفصیل ذکر آن گذشت و گفتیم معرب گند است و در بسیاری از نامواژه‌ها آمده است و اما «سیج» علامت نسبت است و عربی شده «سیک» است. چنانکه در واژه‌های زندقه معادل زندق عربی و چهریک معادل چهریق عربی داریم. این پسوند «سیک» در فارسی برای نسبت بسیار به کار می‌رود چنانکه از «تار» تاریک، از «بار» باریک و از «تازی» تازیک معادل تاجیک و بسیاری دیگر از این قبیل داریم و در همه آنها جزء آخر «سیک» است که گاهی به «سیج» تبدیل می‌شود و باز هم نسبت را می‌رساند. «سیج» به صور مختلف «ایز»، «ایژ»، «آز»، «ایزه»، «ایجه»، «ایش» هم در می‌آید و این بحث بسیار دلکش است که در آن کمتر تحقیق شده است و ما در اینجا مجال بحث آن را به تفصیل نداریم.^{۲۱}

در میان بند جندیج و بند مروان بند دیگری است که گلی خوانده می‌شود. نام گلی در طومار هم آمده است^{۲۲} و گاهی آن را بند خرچان (خورجان - طورمار) نیز می‌نامند. این بند داستان دلاویزی دارد. خلاصه آنکه در روزگاران پیشین این بند خراب می‌شود و کسی را از آن اطلاعی نبوده است تا آنکه مرحوم شریعتمدار و برادرش آقا جلال‌الدین در هنگام عبور از کنار رودخانه اتفاقاً آن را کشف می‌کنند و از نو بنیاد می‌نهند و دیه‌هایی از آن آباد می‌سازند.^{۲۳}